



روزانه ها ...



پیوندها

قلم ها



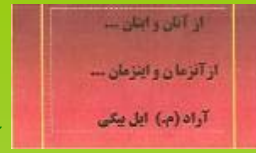
خانه



گاه روزانه های دیروز ... و امروز



آراد (م) ایل بیگی

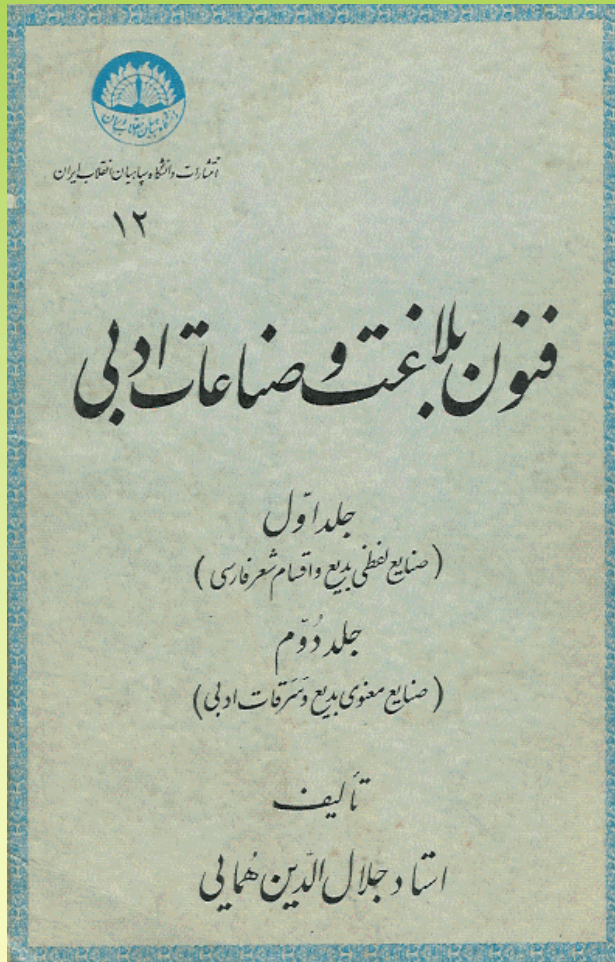


آوردن این مطالب نه به معنای تأییدست و نه به انتقاد ؛ تنها برای خواندن ست و ...

432

()

:



از این کتاب
۳۰۰۰ نسخه در اسفندماه ۱۳۵۴ درجه یکخانه زیر
چاپ شد
حقوق چاپی این کتاب تا سه سال
در انجمن دانشگاه بهارستان انقلاب ایران است
بها: ۴۵۰ ریال

فهرست مندرجات جلد اول		فنون بلاغت و صناعات ادبی	
پیوسته	کلام (- سخن)	۲۲	تصاحف کلمه و کلام و تکلم
۳	سخن ادبی	۲۴	بلاغت کلام و تکلم
۴	نظم و نثر	۲۶	نثرین ۱
۴	نثر مسجع، نثر مرسل	۲۸	نثرین ۲
۶	فنون بلاغت	۲۹	نثرین ۳
۸	فن بدیع (- سخن آرای)	۲۰	نثرین ۴
۸	فصاحت و بلاغت	۲۵	گفتار نخستین: صنایع لفظی بدیع
۹	مخالفت قیاس (- ناهنجاری)	۲۷	صنایع بدیع
۱۱	ضعف تألیف (- دست یونانی)	۲۷	بدیع لفظی
۱۱	سخن شیوا	۲۸	بدیع معنوی
۱۲	سلاست و جزالت (- دروایی و استحکام)	۲۲	تدبیر (- مسجع)
۱۳	غرایب (- ناآشنایی)	۲۰	سجع متوازی
۱۴	تأثر (- درمندی و ناسازگاری)	۲۲	سجع مطرف
۱۸	تغییر (- پیچیدگی و دشواری)	۲۲	سجع متوازن
۱۸	تتبع لفظی	۲۳	سجع مسجع
۱۹	تغییر معنوی	۲۴	سوزافه = مبالغه
۲۰	تتابع اصوات و تکرار تکرار	۲۵	توسیع
		۲۷	تقسیم المروج = ازدواج = اجزای آفریده
		۲۸	تجسس (- چنانی)
		۲۹	جناس نادر
		۳۰	جناس ناقص (- جناس معرّف)
		۳۱	جناس زاید
		۳۲	جناس مرکب
		۳۳	جناس مطرف
		۳۴	جناس مضارع و لاحق
		۳۶	جناس ضد (- جناس مضمت)
۳۷	جناس لکن (- بدیعی)		
۳۸	جناس مکرر (- جناس مژده، مرده)		
۳۹	الفتاق (- ضد الفتاق)		
۴۰	قلب (- مقرب)		
۴۱	رود و نهج علی الصناد		
۴۲	رود الصناد علی العجر		
۴۳	رود المصانع		
۴۴	رود القلیه		
۴۵	مرد و عکس		
۴۶	اجزای		
۴۷	جذبات		
۴۸	دو قافیه		
۴۹	توسیع		
۵۰	دو بهرین		
۵۱	توسیع		
۵۲	نثرین ۱		
۵۳	نثرین ۲		
۵۴	مخالفت فن بدیع مداراج شرفی		
۵۵	بیت و مصراع		
۵۶	بیت مصرع		
۵۷	مصراع و مقفع		
۵۸	تقسیم: کسب، قول		
۵۹	تقسیم		
۶۰	جناس معترض		
۶۱	نثر (- مطرف)		

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به تمام خداوند جان آفرین

حکیم سخن در زبان آفرین

کلام

کلام: آهنگی است که به حرکتِ ذهن و زبان از حروف و کلمات ترکیب یافته و برای بیانِ مقصودی گفته شده باشد. مرادف آن را سخن یا گفتار، و گوینده را متکلم یا سخنگوی می‌گوییم. گاهی کلام را مرادف جمله‌بندی می‌گویند که از مسند و مسندالیه مرکب شده باشد، و اصطلاح اول عامتر و کلی‌تر است برای اینکه شامل معنی دوم نیز می‌شود.

۱- اصطلاح دوم در فن دستور و صرف و نحو معمول است که لفظاً به دو قسم کلمه و کلام تقسیم کنند، و گاهی میان کلام و جمله نیز فرق گذازند به اینکه هرگاه جمله مرکب اسنادی دارای معنی کامل باشد به‌طوریکه اگر تکوینده خاصش شود، مشمع در انتظار نباشد، آنرا کلام و در غیر آن صورت جمله گویند. پس کلام به این معنی مرادف جمله تام است.

سخن ادبی

مقصود اصلی از سخن، تقویم معانی مختلف و تقریر حالات متفاوت است و در صورتی آنرا کلام و سخن ادبی، و گسرنده را ادب سخن‌سنج و سخن‌پردازی گویند که مقصود خود را به بهترین وجه بفهماند، و در روح شنونده مؤثر باشد، چندان که موجب انقباض یا انبساط او گردد، و خاطر او را برانگیزد، تا حالتی را که منظور اوست از غم و شادی و مهر و کین و رحم و عطف و انتقام و کینه جسمی و خشم و عتاب و غم و اغماض و امثال آن معانی، در وی ایجاد کند.

و این خاصیت را از سخنی می‌توان چشم داشت که به زیور فصاحت و بلاغت و سایر محسنات لفظی و معنوی آراسته باشد و تشخیص آن جز به دانستن فن بدیع و دیگر فنون ادبی که مجموع آنرا فنون بلاغت یا علوم بلاغت و صناعات ادبی می‌گویند، میسر نمی‌شود. و به همین دلیل تدریس آن فنون برای دانشجویان بخصوص دانشجویان دوره ادبی که با ادب و ادبیات سروکار دارند لازم و محتتم است، زیرا فایده این علوم آن است که قوه تشخیص و نیروی سخن‌سنجی به ایشان می‌دهد تا گفته‌ها و نوشته‌های شایسته درست ادبی را از سخنان مغالطه‌آمیزانه بازشناسند و نیز در اثر تمرین و ممارست این فنون، ممکن است که قریحه ذاتی دانشجویان بکار افتد تا خود برانشا و نظم سخن فصیح بدیع، قادر و توانا شوند.

نظم و نثر

سخن بر دو قسم است: نظم و نثر

مرنجان دام را که این مرغ وحشی

ز بامی که برخواست مشکل نشیند

خلد چون به پاخاری آسات بر آرم

چه سازم به خاری که در دل نشیند

به دنبال محمل چنان زار گریم

که از گریه‌ام نساقه در گل نشیند

(طیب صفتیانی)

کلمهٔ نشیند را بدیف و الفاظ دل، محل، شکل، عمل را قافیه می‌گویند که حرف روی آنجا لام است.

باقی اقسام و احکام قافیه و همچنین انواع نظم را از قصیده و غزل و قطعه و رباعی و امثال آن، بعد بتفصیل می‌گوییم.

۲- نثر: در لغت به معنی برآکنده‌گی و پراکنده‌گی و در اصطلاح سخن است که مقید به وزن و قافیه نباشد.

نثر مسجع، نثر مرسل

نثر مسجع: آن است که جمله‌های قرینه، دارای سجع باشد. سجع

در نثر به منزلهٔ قافیه است در شعر.

و در صورتی که مقید به سجع نباشد، آنرا نثر مرسل، یعنی آزاد و خالی از قید سجع می‌گویند.

بهترین نمونهٔ نثر مسجع فارسی، کتاب گمستان سعدی است که

باین عبارت آغاز می‌شود:

«بگفت خدای را عز و جل که طاعتش موجب قربت است، و به

۱- نظم در لغت به معنی به هم پیوستن و در رشته کشیدن دانه‌های جواهر، و در اصطلاح سخنی است که دارای وزن و قافیه باشد (موزون معنی). مرادف آن را شعر نیز گویند.

قافیه با پسوند؛ کلمات آخر اشعار است که حرف اصلی آخر آنها یکی باشد؛ و آن حرف را در اصطلاح روی می‌گویند.

مانند کلمات دل، گل، مایل، حاصل، مشکل که آخرین حرف اصلی آنها لام است، و الفاظ در، بر سر، تر، هنر که آخرین حرف اصلی آنها راه است و حرف لام و راه را در قوافی حرف روی می‌نامند.

در صورتی که یک کلمه عیناً در آخر همهٔ اشعار تکرار شده باشد، آنرا ردیف و کلمهٔ پیش از آن را قافیه و آن نوع از شعر و قافیه را، مرذقی می‌گویند. مثلاً در اشعار ذیل:

غمت در نیناه خفاستهٔ دل نشیند

به نازی که لیلی به محمل نشیند

۱- فقط شعر در عربی به معنی فهم و شعور و دانش است.

۲- قافیه، از فعل قنایند به وزن دعایند به معنی ادبی در آینده است، و کلمهٔ بندت، را در فرهنگ استی و سایر فرهنگها به معنی قافیه شعر ضبط کرده و شعر لیلی را شاهد آورده‌اند:

همه یارو همه خام و همه سست معانی از چکانهٔ نایب‌اند

۳- کلمهٔ روی به وزن فیل در اصل به تشدیدها، است که در لفظ معمول فارسی به تظیف گفته می‌شود. و اصل آن مأخوذه است از نوده به معنی رسن یا ردیی که بدان بار برشربندند.

۴- ردیف: در اصل لغت به معنی کسی است که از پس دیگری بر یک

سب سو ز شاد باشد و تماشایش با اصطلاح ردیف قوافی واضح است.

شکر اندرش مزید نعمت، هر نفسی که فرو می‌رود مسمد حیات است، و چون برمی‌آید مفرح ذات.

مابین کلمات نعمت و قرینت، و همچنین ذات و حیات صنعت سجع است.

احاطهٔ دیگر از گلستان:

«مشک آن است که بیوید نه آنکه عطار بقوید»، «هر که بسا بدان فینهٔ نیکی نبیند»، «دوستی را که به عمری فراچنگ آرد، نشاید که به یک دم بیازارد»، «هر چه زود برآید دیر نیاید»، «همه کس را عقل خود به کمال آید و فرزند خرد به جلال»، «روندهٔ بی معرفت مرغ بی پر است، و عالم بی عمل درخت بی سر، و زاهد بی علم، خانهٔ بی دیر».

– یادآوری: باید دانست که آوردن سجع در نثر، ابتدا مخصوص زبان عربی بوده، و در فارسی به تقلید عربی و مخصوصاً برای پیروی از قرآن مجید، راه یافته است، و نثر مسجع در حقیقت فاصله‌بی است مابین نثر مرسل و نظم، و به این جهت می‌توان آن را نوع سوم از سخن ادبی محسوب داشت.

– و نیز یادآوری می‌کنم که هر کدام از دو قسم نثر مرسل و مسجع نیز بر دو قسم است:

الف: یکی نثر ساده و زود فهم.

ب: دیگر نثر مشکل، که آن را نثر صنوع فنی می‌گویند.

۱- مثال نثر مرسل ساده: سیاست‌نامهٔ خواجه نظام‌الملک، کیمیای

سهادت امام محمد غزالی و قابوسنامه و امثال آن.

۲- مثال نثر مرسل مشکل و مشکل: بعضی قسمتهای کلیله و دمنه و

مرزبان نامه وجهانگشای جوینی.

۳- نثر مسجّع ساده: مناجات‌خواجه عبدالله انصاری و گلستان سعدی.

۴- نثر مسجّع منقح یا مصنوع قتی: تاریخ معجم و تاریخ وصّاف و امثال آن.

فنون بلاغت

فنون بلاغت یا علوم بلاغت شامل سه فن است به اسامی معانی و بیان و بدیع، که گاهی هرسه و گاهی دو فن آخر را به نام فن بدیع یا علم بدیع می‌نامند.

فنون بلاغت از جمله علوم و صناعاتی است که بعد از اسلام تألیف و تدوین شده، و در ابتدا هرسه فن بهم آمیخته بوده، اما تدریجاً از هم جداگشته هر کدام به عنوان قتی مخصوص نامیده شد.

و مین تجزیه و تفکیک، بیشتر در تألیفات عربی معمول گردید، اما مؤلفان فارسی، غالب هنان وضع و اصطلاح قدیم را حفظ کرده، مسائل عمده فن بیان و قسمتی از معانی را نیز تحت عنوان علم بدیع آورده‌اند.

فن بدیع (= سخن آرایبی)

کلمه بدیع در لغت به معنی چیز تازه و نوظهور و نوآیین، و در

۱- مثلاً میباید مربوط به فصاحت و بلاغت جزو فن معانی و انشוא استعاره و تشبیه و کنایه مربوط به فن بیان است که هم‌اکنون در کتب بدیع فارسی نوشته‌اند.

اصطلاح عبارت است از آرایش سخن فصیح و بلیغ، خصوصاً نظم باشد و نثر را نثر.

و مرادف آنرا سخن آرایبی و نادره گویند و نثر گفتاری می‌توان گفت.

موضوع علم بدیع سخن ادبی فصیح و بلیغ است، و اموری را که موجب زینت و آرایش کلام بلیغ می‌شود، محسنات و صنایع بدیع می‌نامند، مانند جناس و سجع و ترصیع و امثال آن که بعد از این بنفصیل بیاید.

فصاحت و بلاغت

چنانکه در ضمن تعریف فن بدیع اشاره شد، شرط اصلی سخن آرایبی آن است که کلام دارای فصاحت و بلاغت باشد. یعنی تا استخوان‌بندی سخن، درست و استوار نباشد، آوردن صنایع بدیع بی‌فایده و بی اثر است، و متشکل چنان است که دیوار سست بنیاد را که مشرف برانه‌دام است، نقش و نگار کنند.

خانه از پای بست ویران است

خواجه در بند نقش ایوان است

پس باید پیش از صنایع بدیع، به شرط اصلی و اساسی آن که فصاحت و بلاغت است توجه داشته و معنی و مقصود آن را خوب به خاطر سپرده باشیم.

فصاحت و بلاغت: که آن را به فارسی عمده‌زبانی و سخن‌دانی نیز می‌گوییم آن است که سخن درست و شیوا و مناسب حال و مقام باشد که گفته‌اند: «هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد».

درستی سخن آن است که اجزاء کلام، و ترکیب‌بندی آن، موافق قواعد دستور و لغت باشد، پس اگر کلمه غلط یا جمله مغلوب بکار برند، از درجه اعتبار ادبی ساقط است و چنین سخن شایسته اهل ادب و دانش نیست.

۱- فردوسی گوید:

جورانی بیاهنگشاده زبان سخن گفتن خوب و وضع روان

گفته‌اند زبان و جوانیت هست سخن گفتن به‌لوانیت هست

سعدی گوید:

سعدیا گسرسه سخن‌دان و مصالح گوئی

به عمل کاز برآید، به سخن‌دانی نیست

دین دوز و معرفت که سخن‌دان سجع گوئی

بر در سلاح داد و کس در حصار نیست

سخن‌دان سرورده بیرکهن بندیشد آنگه بگوید سخن

بر حدیث من و حسن تو نیز آید کس

حداد همین است سخن‌دانی و زیبایی را

در استعمالات فصیحی فارسی، مرادفات دیگر نیز برای فصاحت و بلاغت داریم از قبیل:

حسن پروری: سخن پرده‌ای، جرب سخن، حیوه زبانی، زبان‌آوری، جرب زبانی و امثال آن، که برای رعایت اختصار از شواهد صرف نظر کردیم.

آوردن کلمه نادرست را در اصطلاح فنون ادبیه مخالفت قیاس (= ناهنجاری لفظ) و جمله غلط را دارای ضعف تألیف (= سست پیوند) می‌گویند.

مخالفت قیاس (= ناهنجاری)

پس مخالفت قیاس که آن را مخالفت قیاس صرفی و لغوی نیز می‌نامند آن است که کلمه، موافق قواعد لغت و دستور ساخته نشده باشد.

مانند خودش و خوبا به صیغه اسم مصدر شینی و صفت فاعلی از (خوی) به معنی خصلت که استعمال آن برخلاف قواعد فارسی است. و همچنین جمع بستن کلمات فارسی یا بابه و تون جمع عربی از قبیل بازرسی و داوطلبین به جای بازرسان و داوطلبان و نیز داخل کردن تون و الف در کلمات فارسی مثل جاناً و زبانه و حسب الغواهی و حسب الفرمایش و حسب الفرع و ده و امثال آن، که استعمال آنها در فارسی غلط است.

و همچنین در کلمات عربی چنانکه اجمل می‌ادغام به جای اجل با ادغام و تشدید لام استعمال کرده باشند.

ضعف تألیف (= سست پیوندی)

ضعف تألیف که آنرا مخالفت قیاس (هوی) و به فارسی سخن سست و سست پیوند می‌گوییم، آن است که ترکیب جمله برخلاف قواعد زبان باشد، مانند موارد ذیل:

۱- آوردن ضمیر جمع ذی‌روح در جمله‌های: «قلمها شکستند

و کاغذها پاره شدند و مرکبها ریختند» که باید همه را ضمیر مفرد بیاوردند؛
«قلمها شکست و کاغذها پاره شد و مرکبها ریخت.»

۲- حذف کردن فعل بدون قرینه: در جایی که چند جمله را به هم عطف کرده باشند، چنانکه مثلاً بگویند: «امروز هوا سرد [بود] و شاگردان سرما خوردند.» یا «معلم وارد کلاس [شد] و از شاگردان درس پرسید.» که اگر فعل [بود] و [شد] را حذف کنیم جمله غلط است. اما دو صورتی که قرینه در کار بود چنانکه جمله‌های معطوف به یک فعل تمام شده باشند می‌توان آنرا از جمله اول حذف و تنها در

۱- قرینه چیزی است که چسبیده و مشغول به کلام باشد چنانکه بر محذوف دلالت کند. و آن را به دو قسم لفظ و معنوی یا حالی و عقالی تقسیم می‌کنند. قرینه لفظی یا معنایی آن است که کلمه محذوف را به قرینه لفظی مثل کسوف کشف کنیم؛ چنانکه در مثال متن: «معلم وارد کلاس و مشغول تدریس شد.» فعل در اول جمله اول به قرینه همان لفظ که در جمله دوم ذکر شده است حذف می‌کنیم و همچنین در عبارت: «شبی در کنج خلوت نشسته بودم و در اختیار بسته بودم.» چون فعل بودم را از جمله اول حذف کنیم همان لفظ که در جمله بعد ذکر شده قرینه‌ی بر فعل محذوف است.

اما قرینه معنوی یا حالی آن است که حالت و مقام سخن و وضع و حال گوینده یا شهرت مصطب و سابقه ذهنی شنونده بر شیء محذوف دلالت کند و احتیاج به قرینه لفظی نداشته باشد، چنانکه در تنگای فرصت می‌خواهید رهرو غافلی را از خطر افتادن در چاه آگاه کنید، فقط کلمه (چاه) را می‌گویید و باقی جمله را چون به قرینه وضع و حال معلوم می‌شود حذف می‌کنید.

۲- فاعلهایی را که در متن ذکر کرده‌ایم فقط برای مثال حذف با قرینه بدون قرینه است و گرنه بطور کلی هیچکدام از اجزای جمله را بدون قرینه نباید حذف کرد خواه مستدالیه باشد یا اجزای دیگر کلام.

جمله آخر ذکر کرد مانند: «معلم وارد کلاس و مشغول تدریس شد.» که فعل [شد] را از جمله اول به قرینه جمله دوم حذف کرده‌ایم.

۱- توضیحاً هرگاه چند جمله متوالی به پیش فعل تمام شده باشد، در قدیم همه را تکرار می‌کردند و از تکرار فعل در این مورد احتراز نداشتند. مثلاً می‌نوشتند: «و توان گفتن که این کتابی است که مختار را مرد کند و مردان را شیر مرد کند و شیر مردان را فرد کند و فردان را عین درد کند.» (تذکره الاولیاء شیخ عطار، چاپ کنگره اسلامی، ص ۹)

اما آن‌سبک بتدریج متروک شد، و مدنی مابین گروهی از نویسندگان این‌طور معمول بود که فعل را در جمله اول ذکر و از جمله بعد حذف می‌کردند: «شبی در کنج خلوت نشسته بودم و در اختیار بسته بودم و بعد این روش را اختیار کردند که فعل را در جمله آخر ذکر و از جمله‌های پیش حذف کنند، مطابق مثالهایی که در متن ذکر کرده‌ایم.